متن کامل این سخنرانی در ادامه می آید:

سلام علیکم و رحمة الله. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. السلام علیک یا روح‌الله، ایها العبد الصالح، المطیع لله و لرسوله، و السلام علیک لجمیع شهدائک، الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام، طبتم و طابت الارض التی فیها دفنتم، فیا لیتنی کنا معکم فافوز فوزا عظیما. مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا(1).

دوستان! حقیقت این است که در بهشت زهرا صحبت کردن، دشوار است، آن هم اگر کرسی را به اشتباه از قبول بلندتر درست کرده باشند و تو ولو چند پله با شهدا فاصله گرفته باشی که «الَّذِينَ آمَنُواْ وَ هَاجَرُواْ وَ جَاهَدُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ»(2)، بالاترین‏اند نزد خدا، آنها که دعا داشتند، ادعا نداشتند، نیایش داشتند، نمایش نداشتند، حرف کم می‌زدند و خالصانه عمل می‌کردند. در جوار اینها صحبت کردن حقیقتاً دشوار است و در شرایطی که بحران‌های مختلف اجتماعی احساسات را متبلور می‌کنند، باز هم کار سخت‌تر می‌شود و در شرایطی که رسانه‌های خارجی دشمن هرگونه حرکات و سکناتت را قبل از این‌که دوستانت بشنوند، در تلویزیون و صوت غریبه می‌شنوی، انتقاد کردن از خودی‌ها بسیار سخت است و برای الکن زبانی مثل من هم کار سخت‌تر خواهد شد و در روزهایی که حتی در دانشگاه که مولایمان فرمود بایستی پایگاه و کرسی آزاداندیشی برگزار شود تا بچه‌هایمان بتوانند در روزهای سخت، راحت‌تر تحلیل کنند، جای پای نداری و ممنوع‌الصحبت می‌شوی، تنها راهی که داریم این است که به ملجاء و سنگر اولی‌مان یعنی خود شهدا پناه بیاوریم. از این بابت، اگر شرایط برای شما مهیا نیست، به دلیل این‌که دوستان میکروفونی را که برای مرده‌ها و اموات قرض گرفته‌اند برای این‌که نمی‌خواستند محفلشان وامدار نه شهردار باشد، نه شهرداری، نه بنیاد شهید، نه وامدار تشکیلات منتسب به حضرت امام که هر سه در ماه مبارک رمضان بر این اتفاق بودند که کسانی را دعوت کنید بیایند اینجا صحبت کنند که مثل ما شورشی نباشند و تنش ایجاد نکنند.

آرامش برقرار باشد و لذا از این بابت اگر شرایط برای دوستان، خواهران و برادران آماده نیست، از تک‌تک شما عزیزان عذر می‌خواهم. خواهش می‌کنم همه دوستان به همه عرایضم توجه کنند، خاصه رسانه‌ها، اگرچه که ما صاحب رسانه آن‌چنانی‌ای نیستیم و حرف‌هایت معمولاً قلب و پاره‌پاره می‌شود و آن بخشی که به نفعشان است، همان را روی آنتن می‌برند، حداقل شما دوستان مطلب را خوب بگیرید و سایر دوستانی که با موبایل فیلمبرداری می‌کنند، خواهش می‌کنم به مطلب گوش بدهید و حواستان به فیلمبرداری نباشد، چون دوستان فیلم را می‌گیرند و در اختیارتان می‌گذارند، اگرچه برای شما که در طول این سه دهه پای کار بوده‌اید، حرف‌هایم زیره به کرمان بردن است.

اما در این شرایط در هر صورت ناگزیریم از هر آنچه که حضرت آقا اسمش را روشنگری گذاشته‌اند، شاید برای بسیاری از دوستان ما این حرف‌ها تکراری باشند، اما به فرمایش‌های حضرت آقا هم که توجه می‌کنم می‌بینم بزرگان نظام و انقلاب را هم که جمع می‌کنند، چرا آقا دومرتبه دروس انقلاب را کلمه به کلمه و حرف به حرف تکراری برای اینها بازخوانی می‌کنند. یعنی چه؟ اینها که می‌دانند و خودشان در متن بوده‌اند. معلوم است که بایستی دائماً ذکر بگوییم و تکرار کنیم، مثل نماز خواندن، چون اگر این اتفاق نیفتد، بیماری نسیانی که هم من دچارش هستم و هم نسل چهارمی که امروز به میدان آمده و از این تاریخ خونین، مطالب مستند را درست به ارث نبرده و احساساتی و قلبی با ماست که می‌تواند در شرایط بحرانی اذیتش کند و پاهایش را بلغزاند، موظفیم که این جلسات را بیشتر بگذاریم و حرف‌هایمان را سینه به سینه انتقال بدهیم.

بی‌شک وقوع انقلاب اسلامی به مثابه یک زلزله و آتشفشان در بیش از سه دهه گذشته تار و پود جهان را به هم ریخت و به ضرس قاطع عرض می‌کنیم که کلیه تحولات در داخل و خارج بعد از وقوع انقلاب اسلامی متأثر از حرکت بزرگ شماست. در اینجا مجال برای باز کردن این مقوله نیست، چون مسائل مهم‌تری داریم و محور صحبت، چند مسئله اساسی‌تر است.

اما این‌که بر سر قبور شهدایی قرار گرفته‌اید که معمولاً به دروغ این لفظ را برای خفیف کردن آنها به کار می‌برند که اینها شهدای جنگ ایران و عراق هستند، جمله‌ای به دروغ که از آن منزجرم و اگر در تمام مابقی عمرم بتوانم بجنگم برای این‌که این لفظ دروغ را که برای خفیف کردن نبرد همه جانبه شما و شهدایتان ـ‌تأکید می‌کنم چون در بعضی جاها عمداً و گاهی سهواً این اتفاق می‌افتدـ اگر بتوانم این لفظ جنگ ایران و عراق را به کلمه‌ای مشابه این ـ‌که هنوز برایش فکری نکرده‌ام‌ـ جنگ جهانی سوم تبدیل کنم تا عظمت و هیبت خودتان را درک کنید، در جای خودش جای بحث دارد. کیست که نداند طی این مدت مدیدی که بر ما گذشت و خاصه 8 ماه فتنه که به مراتب از 8 سال نبردی که اتفاق افتاد، سهمگین‏تر و سخت‌تر و کمرشکن‌تر بود و مدلی بود که تجربه نکرده بودیم و فقط در روایات و داستان‌ها از سه نبرد داخلی قاسطین، ناکثین و مارقین علی‌بن ابیطالب(ع) پیوسته شنیده بودیم، اما آن را هم تجربه کردیم و بسیار سخت بود.

در شرایطی که می‌رفت ما شهد پیروزی در انتخابات گذشته را بچشیم، همه شاهد بودیم که واقعه‌ای اتفاق افتاد که عرض و آبروی نظام را سعی کردند ببرند و بر این باور بودند که کار را یکسره کنند و موضوع ریاست جمهوری و تقلب در انتخابات هم فقط یک حربه بود، والا همه کسانی که شکست‌خورده‌های انقلاب، ساواکی‌ها، رضاشاهی‌ها، محمدرضاشاهی‌ها، منافقین، سروشی‌ها و گوگوشی‌ها و... همگی با همدیگر جماعت‌های منتسب به خودمان، از علما و فضلا گرفته تا سردارهای بی‌خاصیت و بی‌بصیرت آمدند که ما را بشکنند، اما «يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»(3). یک بار برای چندمین بار مدل جدیدی از نبرد را در فتنه 88 با تمام پوست و خونمان درک کردیم که حاصل آن دو باره شد نگهداشتن نظام به پای خون بچه‌ها و خون جگر خوردن شما که چقدر قشنگ گفت آقا سید مرتضی آوینی «رحمة الله علیه» برای این روزها که جماعت! اگرچه خون دادن برای خمینی و نظامش بسیار زیباست، لکن در این دوره خون دل خوردن برای خامنه‌ای به مراتب از آن هم زیباتر است. [صلوات حضار]. احتمالاً چنین قصه‌هایی را برای چنین روزهایی می‌گفت و می‌دید.

آدم‌هایی که بصیرت دارند و آینده را می‌بینند دقیقاً این روزها را می‌دیدند که ما دچار فتنه‌ای خواهیم شد که خیلی سخت از آن بیرون می‌آییم.

صحبت ما چند محور دارد و خواهش می‌کنم دقیقاً توجه کنید. برایم سخت است، چون باید خودسانسوری کنم که دشمن استفاده نکند و هم می‌خواهم سانسور نکنم که بعدها متهم نشویم که چرا شما که علمدار بودید ـ‌که خاک بر سر من‌ـ اگر علمدار بودم به مثابه آن چیز که مولا گفت: «و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر» که اگر بودند احمد متوسلیان‌ها و وزوایی‌ها کار امروز به اینجا نمی‌کشید، لکن به دست لنگ‌هایی چون من و شیرمردان و شیرزنانی چون شما افتاده که بنا داریم ان‌شاءالله این پرچم را سالم تحویل صاحب بدهیم. حال مرا درک کنید، بسیار سخت است.

بخشی از روی صحبتم با ریاست محترم جمهور ماست که عزیزم! حرف‌های ناگفته با شما زیاد داریم. چندین نوبت هم وقت خواستیم، ولی می‌دانیم شما خیلی گرفتارید، اما به‌شدت از اتفاقاتی که پیش آمده است و احتمالاً اتفاقاتی که پیش خواهند آمد، رنجیده خاطریم و هم نمی‌دانیم چه جوری نگوییم و هم نمی‌دانیم چگونه بگوییم که دشمن سوءاستفاده نکند. گفت: «آشنایان ره عشق گَرَم خون بخورند/ ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم».

اما امروز اگر نگوییم، در این فرصت‌های باقیمانده از دولت جنابعالی، دوباره کار به یک جاهایی می‌رسد که اگر دیر اقدام کنیم، بایستی مثل دیروز دو باره بچه‌هایم را جمع کنم و بروم کف خیابان و بحران جمع کنم و بایستی چاره کار را در این شرایط که تقریباً هر روز دارند با ما بازی جدیدی می‌کنند و تقریباً بعد از عید شروع کرده‌اند به نظر می‌رسد تا انتخابات جدید که 8، 9 ماه مانده و می‌خواهد مولود جدیدی بیاید که خدا به خیر بگذراند، کلیدش از همین یکی دو هفته پیش و بلکه قبل‌تر زده شد و عرض هم کردیم که هنوز که هنوز است تحلیل این قصه برای ما باورکردنی نیست که چه جوری اینها می‌خورند تنگ دل همدیگر که جاسبی می‌شود مسئول اسلامی کردن کل دانشگاه‌ها؟! که باید اسلام کرد: «و لاسلام سلام علیکم و رحمة الله و الفاتحه» و بعد یکمرتبه بعد از سه سال و خرده‌ای فتنه‌گرها می‌آیند.

قبلاً اعلام می‌کردند در سلول برایشان جا نیست و یکمرتبه جا باز می‌شود، بعد یکدفعه دوستان ما باید تاوان آن را پس بدهند و اتفاقاتی دارد می‌افتد و بعد هم داستان دلارهای پوسیده کاغذی بدون پشتوانه در کف خیابان و ایجاد این تلاطم و تشنج در روحیه و اعصاب جامعه و بعد هم صحبت‌های نسنجیده یکی پس از دیگری مسئولین و انداختن به گردن همدیگر و همان داستان قدیمی توطئه انگلیسی تفرقه بینداز، زخمی کن و اینها را به جان هم بینداز و حکومت کن که اگر این موها را در آسیاب سفید نکرده باشیم، حداقل در این سه دهه خیلی از این دروس را پاس کرده‌ایم.

اما برادر عزیز! ما باید با شما خیلی محترمانه و کنترل شده این صحبت را بکنیم و آن این‌که این مدل جدیدی را که الان شروع کرده‌اید و یا با شما شروع کرده‌اند و این حرکت شما، رفلکس حرکت آنهاست و خاصه ارائه مواضع سیاسی‌ای که در خارج و در سفر اخیر شما اتفاق افتاد و حرف‌های دوپهلویی که زده شد و پالس‌ها و چراغ‌ سبزهایی که به آن طرف داده شد، حقیقتاً ما را اذیت کرد. باید گفت شما خودتان هم مستحضرید که Time is over، وقت تمام شده است برای این‌که بخواهید مواضع را برگردانید و حرف‌ها را عوض کنید. این ملت و این مردم اگر پای این کار آمدند و از دو مدل قبلی منزجر بودند، نه به خاطر قیافه‌تان بود و نه به خاطر هیکل شما، بلکه به خاطر مدلی بود که شما از فرمایش‌های آقاروح‌الله فتوکپی گرفتی و این پرچم را بالا بردی و همه کسانی که می‌دیدند آن دو مسیر خلاف مسیری است که برایش کشته داده بودند، زیر این پرچم آمدند.

اگر می‌خواستند نوکری امریکا را بکنند و روابط امریکا را دو باره برقرار سازند که اصلاً انقلاب نمی‌کردند و شما هم می‌دانید که این آمار رأی‌ها بیش از هر چیز رأی دادن به ارزش‌های عدالت‌ـ‌محور بود که برگ برنده شما هم بود. اگر کس دیگری هم در آن مقطع می‌آمد و مثل شما شناخته شده بود و همان شعارها را می‌داد، می‌توانست خیل عظیمی از این رأی‌ها را جمع کند و لذا الان دیگر وقت نیست که اگر یک وقت شعارهای هولوکاست و شعارهایی را دادید که از متن و کف این خون‌ها بیرون آمده است، خدای نکرده بنا به دلایلی که برایشان توجیه هم دارید، برگردید، دیگر وقت تمام است. توجیهات شما هم این است که مثلاً فشارها را روی ما کم کنید. دست شما درد نکند عزیزم! دیگر وقت نیست که در این فاصله خدمتی باقیمانده بخواهید خدای ناکرده فتیله این فشارها را پایین بکشی.

مردم هم آن‌قدر احساساتی نبودند که هر وقت شما یا بخشی از مسئولین، فتیله را بالا بدهند، بریزند کف خیابان و هر وقت شما فتیله را کشیدید پایین، خودشان را با شما بالانس کنند. خیر از این خبرها نیست. این مطالبات را همان موقعی که خاتمی و هاشمی و حسن روحانی بالا و پایین می‌کردند، مردم روی همان مواضع بودند و هر وقت هم که می‌بینند کسانی حرف آنها را می‌زنند، محکم‌تر پای کار می‌ایستند. از همین پدر شهید احمدی روشن بپرسید که مصطفای او در همان زمان چه خون دل‌هایی خورد آیا در آن مقطع کوتاه آمد؟ با روی کار آمدن شما، فعالیت‌های او ده برابر شد. این ویژگی شماست و ما به این زمینه‌ای که شما فراهم کردید افتخار می‌کنیم.

اما عزیزم! الان وقت نیست که این پرچم را که به اهتزاز درآورده بودید و دست شماست، طنابش را بدهید پایین و احساس کنید که خطر است و با گرفتن زمان، از آنها امتیاز بگیرید. استاد این حرف‌ها خود آنهایی هستند که این چیزها را به ما یاد داده‌اند. این راهکار نیست حاج محمودآقا! این راهکار سوخته‌ای است. روزی در گرماگرم جنگ رفتند و بدون هماهنگی، آقای مک‌فارلین را برداشتند و آوردند تا بتوانیم زمان بگیریم و کار را ببندیم و آن‌قدر هم در این تفکر، داغ بودند که به قول عزیزم، حسین بهزاد گفت آن‌قدر داغ بودند که در نماز جمعه، مَدّ ضالّین را و مک فارلین کشیدند! اما نشد و امام نگذاشت. این جماعت فرزند قطعنامه‌ای هستند.

گرچه آقای هاشمی همین چند روز پیش فرمودند تلخی این زهر، آن‌قدرها هم که جلوه می‌دهند نبود و نیست. حلاوت‌هایی هم داشت. ما که بالاخره نفهمیدیم حلاوت‌هایش کجا بود؟ وقتی که نوار حاج عیسی ـ‌خادم آقاروح‌الله‌ـ را گوش می‌دهی که گفت بعد از قصه قطعنامه وارد اتاق شدم، اما ناخودآگاه مرا در بغل گرفت و یک ساعت گریه کرد و گفت: «حاج عیسی! شهدا به مقامی که می‌خواستند رسیدند، جانبازان را هم خدا اجرشان را می‌دهد، اسرا هم برمی‌گردند، من چه کار کنم؟» و تلخی و زهر این قصه آن‌قدر بود که چند ماه بعد وقتی کارش تمام شد، هر جایی را که دکتر چاقو می‌زد، پوسیده بود. این قصه دروغ نبود.

می‌دانست که روزی شما می‌آیید و این را مبنا قرار می‌دهید که شما از امام که بالاتر نیستید. با همه عِدّه و عُدّه‌ای که داشت، صلح کرد. شما بزرگ‌ترید از امام؟ و دیدید که آن نامه هم به آقا نوشته شد که آقا! این‌قدر در مقابل امریکا شعار نده. وقتی نمی‌توانیم بایستیم، کرکره را می‌کشیم پایین. شما هم جام زهر را بنوش، موجب امتنان ملت خواهد شد که از میان شما، یک شیرمرد حاج بخشی بلند شد و با ماشین بلند شد رفت دم در مجلس و گفت: «نامردها! اگر این نامه را پس نگیرید، خودم یک تنه مجلس را به توپ می‌بندم» که آن روزها به او خندیدید و گفتید: «شعبان بی‌مخ است و ده سال او را ممنوع‌التصویر کردید». یادتان که نرفته؟

اما عزیزم! امروز بایستی شما بدانید که دقیقاً مثل همان روزهاست. به این روزها که دقت می‌کنم می‌بینم پالس‌هایی که می‌فرستند، دقیقاً حال و هوای همان روزهاست. صبح که سر کار می‌آیی، یکی پیامک می‌زند که حاجی خبر داری؟ فاو را گرفتند! فردا می‌آیی سر کار، مسلم‌بن عقیل را گرفتند و... یادم نمی‌رود. وقت گذاشتیم و از جبهه سراسیمه رفتیم پیش آقای هاشمی رفسنجانی. برخی از آن دوستان دو سه نفری که رفتیم، یکی حاج کاظم رستگار «رحمة الله علیه» و عزیز دیگری که هنوز زنده است و وقتش شد، اسم می‌برم.

آقای هاشمی! نمی‌شد این جوری خط را نگه داشت. نمی‌شود که بچه بسیجی‌ها خط را بگیرند، به آقایان تحویل بدهند، بعد هر روز یک جای خط، تلنگش در برود و بریزند و بگیرند. باید کاری کرد. چه کار کنیم؟ گفتیم این‌که خط را می‌گیرد و تحویل می‌دهد، باید گرفت و گذاشت سینه دیوار. جواب چه بود؟ گفتند: «مگر فکر کردید امام مثل صدام است که اعدام صحرایی کنیم؟ این کارها را نمی‌توانیم بکنیم». آقا! یک جایی باید در خط قاطعیت نشان بدهیم، وگرنه همه این فتوحاتی را در ظرف این 8 سال گرفته‌ایم، می‌ریزند و می‌گیرند.

بازی، بازی، بازی، بازی تا این‌که سید اولاد پیغمبر(ص) را خسته کردید. نگاه کرد و دید فرمانده نظامی‌اش برای این‌که این جنگ به نتیجه برسد، مطالباتی دارد که تا 5، 6 سال دیگر اتفاق نمی‌افتد و نظام جمهوری اسلامی تا همین الان هم به خواسته‌های ایشان نرسیده! نگاه کرد به دولتمردانش و دید تلنگ همه‌شان در رفته است! دارند استعفا می‌دهند و پای کار نیستند. به شما سیاسیون هم نگاه کرد و دید پای کار نیستید. دید هی باید این بچه‌ها را بیاورد وسط کار. دید دو سه تا عملیات دیگر که خرجشان کند، تمام می‌شوند، گفت پذیرفتم تا این جانباز شیمیایی امروز با این کپسول وسط شما بنشیند، شاید گواهی باشد برای شما.

اما این روزها دومرتبه داریم حال و هوای این قصه را استشمام می‌کنیم. قبل از عید مسئول عزیزی از رؤسای بانک‌ها، یک بچه حزب‌اللهی که وقتش شد، اسمش را می‌گویم، گفت: «حاجی! خبر داری؟» آمده‌اند و به من می‌گویند کانتینر دلار می‌خری؟ خوب گوش بدهید. گفتم: «کانتینر دلار چه صیغه‌ای است؟» گفت: «کانتینر ندیدی؟ داخلش پر از باکس‌های دلار بدون پشتوانه، مفت و ارزان است». گفتم: «یعنی چه؟» گفت: «بخر، حالش را ببر». گفت: «حتی اسم آدم‌های دست‌اندرکار هم معلوم است».

از قبل از عید منِ سعید قاسمی هیچ کاره در این نظام می‌فهمیدم از عید با یک فتنه جدید روبرو هستیم. یعنی وقتی کانتینر دلارهای کثیف کف جامعه ریخته شود، خودش اعلام جنگ است. هی منتظر بودم که تا از چند هفته قبل استارت آن زده شد. قبل از آن هم نظام با این قد و قواره را با مرغ بردند زیر سئوال! با مرغ! این‌که اشتباه چه کسی بود، آقای احمدی‌نژاد کانتینر شما به حسب روایتی آمد پهلو بگیرد و کنجاله و دان مرغ و این حرف‌ها را بدهد، گفتند برو حالا وقتش نیست. بعد هم حرف وزیر بازرگانی‌تان را قبول کنیم که گفت در ماه رمضان همیشه 20 هزار تن مرغ توزیع می‌کردیم، این بار 200 هزار تن بود، اما عواملی باعث شد به دست مصرف‌کننده نرسد! یواش بگوییم که دشمن نفهمد، چون مسخره‌مان می‌کنند که اینها قضیه مرغ را نمی‌توانند جمع کنند و آن وقت ادعای Change در جاهای دیگر را دارند.

اما جماعت! دو سه تا اتفاق با هم افتاد که بایستی شما را بشکنند. اولاً داستان انقلاب اسلامی و حرکت بزرگی که کردید، پیوسته شعارهای سنگینی دادید و دارید می‌دهید و می‌خواهید با یک سیستم جهانی‌ای مچ بیندازید که بیش از 200 سال است دارد نظام عالم را اداره می‌کند. می‌خواهید بگویید مظلومین! محرومین! مستضعفین! پشت سر ما بیایید. ما اینها را شکستیم. بایستند شما را نگاه کنند؟ یک ماه پیش جامعه جهانی را کشاندید و آوردید و 140 کشور را آوردید، رئیس سازمانشان را هم آوردید و کنار دست آقا نشاندید و آقا محترمانه تندترین حرف‌هایی را به او زد که نتانیاهو برگشت و به او گفت: «تو جگر نداشتی رهبر ایران این حرف‌ها را به تو زد مجلس را ترک کنی؟» و بعد مطرح کردید که آهای! 140 کشور پشت سر ما بیایید و به تعبیر حضرت روح‌الله می‌شد.

خب! تاوان ندارد؟ همین حرف بود که زدید؟ توفیقات زیادی داشت. دست شما درد نکند آقای احمدی‌نژاد، بلکه دست رهبر با آن پیام لیزری که داد که هنوز که هنوز است آن یارو که از مالزی یا اندونزی آمده بود، گفت: «من استاد اقتصاد هستم و فرمایش‌های شما در باره اقتصاد مقاومتی، بیست بود و من باید برگردم و روی آن کار کنم». این مدلی که شما حرف زدید تاوان ندارد؟ تاوان دارد. بازی با دلارهای کثیف بدون پشتوانه یکی از کوچک‌ترین مدل‌های جنگی است که می‌شود برای شما اجرا کرد و تا قبل از انتخابات آتی که قرار است کمر ما را بشکنند، هر روز طی این 9 ماه باید درد زایمان بگیریم تا فرزند خلف یا ناخلف انتخابات بعدی بیرون بیاید و بعد دومرتبه همه شمایی که حرف‌های سنگین می‌زنید و می‌خواهید وصیت‌نامه این شهدا را اجرا کنید، باید تاوانش را پس بدهید. دلار 3000 و 4000 تومانی کمترین بازی با شماست.

اما عزیزم! آقای احمدی‌نژاد! اگر این نظام قرار است اقتصاد مقاومتی حضرت آقا را پیش ببرد، با این مدلی که شما در پیش گرفتی نمی‌شود. من هنوز ناراحت هستم که کارشناسان شما یا خودتان یا از زبان شما رفته‌اند و به آقا گفته‌اند که حضرت آقا! ما در شِعب هستیم، کرکره را بکشید پایین و حضرت آقا خندید و گفت: «این چه تحلیل غلطی است؟ ما در شعب نیستیم. ما در بدر و خیبر هستیم». بدر و خیبر یعنی این‌که نقطه عملیات را شما تعیین می‌کنید و می‌زنید. شعب یعنی در محاصره کامل هستیم. تحلیل چیست؟ می‌خواهید مثل بعضی چیزهایی که اینجا جایش نیست بگویم و با آقا کَل انداختید و هنوز ما ناراحتیم و این زمان بگذار تا وقت دگر، این بار هم؟ همه سئوالاتی را که در مجلس یا خبرنگارها از شما پرسیدند و از دادن جواب طفره رفتید، فعلاً حزب‌الله همه را در قلب و سینه‌اش نگه می‌دارد، اما سر این قصه هم بخواهید با آقا کَل بیندازید و بخواهید ثابت کنید که آقا! ما در شِعب هستیم و تحریم‌ها جواب می‌دهند و بعد در مدل و رفتارتان تأثیر بگذارد و بخواهید جامعه را به هم بریزید، این موها در آسیاب سفید نشده‌اند.

آقای احمدی‌نژاد! با این شکل نمی‌شود خط نگه داشت، این خط سوراخ است. خطی که یک روز از مرغ وارد شوند، یک روز از در میله‌ گرد، یک روز از در پروفیل، یک روز با پارچه، یک روز با دلار و... این خط سوراخ است. مثل زمان جنگ است و هر روز می‌زنند یک جا را می‌گیرند. ما این درس‌ها را پاس کردیم و حتی اگر قطعنامه بیاورید و امضا کنید که ما دیگر برای مقاومت مشروع نمی‌جنگیم، اسلحه‌ها زمین، سازمان ملل بیایید رسیدگی کنید، چه کسی متجاوز بوده، غرامت بدهد. مثل موهای سپید احمدی روشن، رزمنده سابق تو شهادت بده که قطعنامه را امضا کردیم چه شد؟ سه روز بعد دو باره آمدند. پسرم! تا کجا آمدند؟ تا جایی که در طول 8 سال جنگ نتوانسته بودند بیایند.

آمدند روی جاده آسفالته اهواز و خرمشهر و دومرتبه 40 کیلومتر جاده دستشان افتاد. دومرتبه مهران، دومرتبه دهلران، دومرتبه اسلام‌آباد، قصر شیرین، سر پل ذهابی که نتوانسته بودند بگیرند، کرند، اسلام‌آباد و تنگه چهار زبر. همین‌که فهمیدند قطعنامه امضا کردید، تحلیل کردند که اینها دیگر میل و رغبت به دفاع ندارند. آقا! امضا کردیم، باشد، قبول است، نمی‌جنگیم. ما که نجنگیده بودیم، دفاع کرده بودیم. دو باره چه شد که با تمام قوا آمد و زد؟

آی خدا نیاید روزی که بخواهم خاطرات روزها و لحظه‌های عقب‌نشینی را برای این جماعت بگویم، چون اگر پنج سال جنگیدم تا پترس فداکار را از کتاب‌های درسی بچه‌هایمان بردارم و به‌جایش دریاقلی آبادانی را بگذارم، باید پنجاه سال بجنگم تا عباس دوران و بهنام محمدی را به‌جای این خاطرات فشل بگذارم. در شرایطی که همه مسئولین هم حزب‌اللهی‌اند! 6، 7 سال طول کشید تا پترس فداکار دروغین را برداریم که آن را هم خدا پدرش را بیامرزد یک هلندی را که پرسید: «کی می‌خواهید این داستان را که از اساس دروغ است، از کتاب‌های درسی‌تان دربیاورید؟» تا بخواهم داستان صادق هدایت را از کتاب‌ها دربیاورم، هفت کفن پوسانده‌ام.

اما دوستان! آقای برادر عزیز و محترم! کوچک‌ترین پالسی در خصوص این‌که یک قدم از مواضعی که اگر با ما بازی کرده بودی، دستت بی‌بلا، این بازی را تا آخر ادامه بده و اگر اعتقادات قلبی‌ات بود که ان‌شاءالله بود. در چنین شرایطی، عزیزم! آقای احمدی‌نژاد! که توقع داشتیم. هر نظام دیگری بود می‌آمد و از مردم معذرت‌خواهی می‌کرد که مردم! من نمی‌خواستم این اتفاق بیفتد، ولی افتاد. دست‌های کثیف زیادی می‌خواهند ما را خراب کنند، مردم را توجیه کنید، اما نه این‌که بیایی بگویی آقا! نمی‌خواهید، دو خط بنویسید، ما می‌رویم. کجا می‌روی؟ شما که پریروز گفتی ما کجا برویم؟ بعدش هم هستیم. این پارادوکس است. بعد کجا بروید؟ در هیچ دوره‌ای به اندازه این دوره خون دل خورده نشد تا این وضعیت اتفاق بیفتد. هیچ دوره‌ای مثل این دوره نشد که به گفته دوست و دشمن، آقا خودش را تمام خرج کند.

امروز همه این را می‌گویند. از آن سردار گیج که چند روز پیش می‌گفت: «آقا خودش را خرج این کرد، حالا بیاید خودش هم دلار را جمع کند». همه خرج تو شدیم عزیزم! وقت برای عقب‌نشینی و پالس برای این‌که فشارها کم شود، نیست. اشتباه نکن. لحنت سرسوزنی تغییر کند، له‌مان می‌کنند. شش هفت ماه دیگر وقت داری. حرف ما این است که در این مدت بازی‌های بیخودی را ول کن. ول کن ورزش را. ورزش را چرا دادی دست این هم لباسی‌ ما؟ از او بگیر. با دلارهای یامفت، قراردادهای بیخود، بازیکن‌های مزخرف بی‌سواد. هی قراردادهای میلیاردی مزخرف بیخود، یکی در تراکتورسازی، یکی در پرسپولیس، یکی در... می‌خواهند ما را به اعتلا برسانند. غلط کردید؟ نمی‌خواهیم. پس این حرف‌های رهبر چیست که اقتصاد مقاومتی و گلوی کار را باید سفت بگیرید؟ با این شکل نمی‌شود چرخاند.

آقا! باور کن که اغلب وزارتخانه‌هایت دولت در سایه هستند، وزیر اصلاً وقت نمی‌کند به زیرمجموعه‌اش سر بزند و با آسانسور خصوصی بالا و پایین می‌رود. عناصر و آدم‌ها از زمان هاشمی و خاتمی چیده شده‌اند. وزیر ارشاد 5 تا آدم را نمی‌تواند عوض کند. وزرای دیگر، وزیر نفت و صنایعت هم همین‌طور. له‌مان می‌کنند. ول کن کارهای اضافی و ورزش و این بازی‌ها را. اگر همه چیز به قول شما Routine است، لازم نبود که دیروز اعلام کمیته ویژه اقتصادی کنی تا در این بحران تصمیم‌های عاجلانه بگیرند. اگر فکر می‌کنی که باز ما باید با بچه بسیجی‌ها بیاییم کف خیابان‌ و کار را جمع کنیم و شما بنشینی آن طرف و تحلیل کنیم، در غیبت 11 روزه رسیدی به این‌که این اتفاق نمی‌افتد. پشه‌ای از خانه‌اش بیرون نیامد.

نظام حول محور ولایت می‌چرخد و بس [صلوات حضار]. در این خصوص مطالب زیادی هست که در این وقت کم نمی‌توانیم بگوییم و باید در آینده بگوییم. فقط این را می‌گوییم که عزیزم! شرایط کنونی شرایطی نیست که بخواهی بازی کنی و دارند با تو بازی می‌کنند و امروز تو را به جان رئیس قوه قضائیه و بقیه می‌اندازند تا در این وسط اتفاقاتی بیفتد. همه را مگسی و جامعه را ملتهب کنند و فشارهای اقتصادی و شما هم فکر کنی که خدای نکرده از این قصه می‌توانی بهره‌ای ببری تا به همه ثابت شود که من هم برای خودم مدل خاصی هستم. این قصه را سر جنبش‌های عدالت‌خواهانه بیرون داشتیم که نظرات شما با فرمایش‌های آقا فرق داشت و هنوز هم روی مدل فکری خودتان پافشاری می‌کنید. به این کارها کاری نداریم. حالا لطمه‌ای نمی‌خورد. در جنبش‌های بیرون دارد اتفاقاتی می‌افتد که البته اگر در همان قصه هم شما باور می‌کردید که ما در پیچ بزرگ تاریخی قرار داریم، تحلیل‌های اشتباهتان، همان تحلیل‌های وارداتی اشتباه که به شما القا می‌شود و نمی‌دانم دور و بر شما چه اتفاقاتی دارد می‌افتد، توفیقات بیشتری می‌داشتید، اما الان وقت این هم نیست، وقت تمام شده است.

بهترین راه برای این‌که ما دست شما را هم ببوسیم، توصیه‌مان این است که عزیزم! بیایی و مثل همان روزی که رأی آوردی و دست و کتف آقا را بوسیدی، دومرتبه برای این‌که در جامعه و در اذهان خارجی‌ها نشان ندهی که دوگانگی وجود دارد، شکاف و انشقاق وجود دارد، سوراخ را ببند! برو زیر پای آقا بنشین و بگو آقاجان! نوکرتیم. در این چند ماه هر چه شما بفرمایید. بالواقع هر چه شما فرمودید. در این خصوص صحبت‌های دیگری هست که الان وقتمان نمی‌رسد. می‌خواستم جلوی در خانه سعید تاجیک محفلی بگذارم، گفتند دیوانه‌بازی است و ممکن بود برداشت بدی شود و جایش شد اینجا.

نکته‌ای در خصوص عزیزم آقا آقاسعید تاجیک که این نکته با ریاست محترم قوه قضائیه است که آقاجان! ما دست شما را می‌بوسیم، به خاطر عدالتی که برایش خون‌ها ریخته شده، دست شما را می‌بوسیم که این اقدام ولو دیرهنگام را انجام دادید، یعنی از یک طرف فتنه‌گری که نه فقط در سال 88، بلکه از 78 این جمل‌سوار یکه‌تاز با جرم‌هایی که باید در جای خودش بررسی شود که جرم‌های این دخترک چه بودند. از زمانی که در شهرداری دوچرخه‌سواری را در چیتگر راه انداخت، بعد آن روزنامه کذایی زن را راه انداخت و همه فمینیست‌ها و مسعود بهنود را جمع کرد و خواهر شهبانو فرح برای ایشان نامه می‌نوشتند و ایشان در صفحه اول روزنامه می‌زد و کثافتکاری‌ها، ترویج فساد و نهایتاً بسته شدن آن روزنامه تا فتنه در مجلس و توطئه‌گری و سال 78 کوی دانشگاه و بعد از آن در نهایت اجاره کردن دخترکان فیروزه‌ای در کف خیابان، همان‌طور که برادرش فتنه‌گرها و آشوبگرها را مثل دیروز روزی اجاره می‌کرد. اینها همه برایش نوشته شده است. دست شما درد نکند قوه محترم قضائیه.

سعید تاجیک با 8 سال دفاع مقدس که همین چند وقت پیش و قبل از قصه فتنه از حضرت آقا هدیه‌ای گرفته بود و 8 ماه حضور در فتنه همراه با نیروهایش و سه بار مجروحیتش که هنوز عکس‌هایش در V.O.A هست و می‌گویند آقا! این است که برای شما افتخار محسوب نمی‌شود، برای ساکتین شما افتخار محسوب نمی‌شود، برای غائبین شما، برای همراهان شما در فتنه که امروز دومرتبه امنیت را برای شما آورده‌اند، نخواستیم به او مدال بدهید. یک اشتباهی کرد و آن این‌که در حرکتی رکب خورد، کنترل از دستش در رفت و آن اتفاق پیش آمد و بددهانی کرد به یک شخص حقیقی، با سابقه کثیفش که اگر من جای سعید بودم، کنترل از دستم درمی‌رفت و کاری بدتر از سعید می‌کردم و تاوانش را هم پس می‌دادم.

رسماً دارم می‌گویم، اما دست شما درد نکند. سعید به خاطر این حرکتش که بعد هم نامه نوشت و گفت: «حضرت آقا! من قلب شما را به درد آوردم، ولی من نوکر شما هستم، من سرباز شما هستم، من غلط کردم که بداخلاقی کردم. من می‌دانم که انی بعثت لاتمم لمکارم الاخلاق». رسول خدا(ص) جان عالمیان به فدایش برای این آمد که به ما اخلاق یاد بدهد. آقاجان! سعید تاجیک بددهانی کرد. آقا! بددهانی کردم، نوکر شما هستم. معذرت می‌خواهم. حکم برایش بریده شد، 8 ماه زندان، تعلیق از خدمات و گرفتن همه مسئولیت‌هایش و 60 ضربه شلاق. یک بار رفت و بار دوم همزمان شد با گرفتن فائزه و مهدی که اصلاً خوب نبود آقا! من بوی معامله از این قصه می‌شنوم.

خب قبلش او را می‌گرفتید. او که لندن نبود. زندان هم برای سعید جا داشت، مثل فائزه که نبود که مثل آن پسرک آلاسکافروش آبادانی، شهرام جزایری، جکوزی بخواهد. یک پابرهنه‌ای مثل خودمان بود از کف جامعه. چرا گذاشتید این تقارن پیش بیاید؟ می‌خواهید بگویید شاخ حزب‌الله را می‌شکنید؟ باورمان این نیست.

جان کلام! دست شما را می‌بوسیم. ما اصلاً عاشق این عدالت شما هستیم، ما نوکر شما هستیم. دست شما را می‌بوسیم که اگر کسی چنین بی‌احترامی‌ای کرد باید برایش چنین حکمی صادر کنید. ما می‌خواهیم شما همین را مبنا قرار بدهید برای همه فتنه‌گران دیگر. قبول است حزب‌الله؟ [صلوات حضار] آقا! ما این را مبنا قرار بدهیم برای همه کسانی که در طول این چند دهه، مختلسین بزرگ دلاری و اقتصادی و سرمایه‌داری کثیف هستند که هر روز با ما بازی تازه‌ای می‌کند، هر کسی که یک دانه سطل آشغال آتش زد، برایش حکم بدهید. هر کسی که آمد و شیطنت کرد. هر کسی که چند روز نگهش داشتید و آخرش هم معلوم نشد چه شد.

در قیطریه اتاق فکر تشکیل دادند. بچه آیت‌الله و بچه سردار بودند. چرا این را با جرئت و جسارت نمی‌گویید. ما تشنه آن عدالتی هستیم که رهبرش به خاطر این‌که تحمل نکرد خلخال از پای زن یهودی بکشند، شب خوابش نبرد و گفت: «مرگ بر آن رهبر جایز است». ما تشنه آن عدالتیم. دست شما را می‌بوسیم آقا! هیچ مطالبه‌ای نداریم جز این‌که بگوییم حکم سعید را مبنا قرار بدهید. معنی ندارد که این طلبه سیرجانی که فقط به جرم امر به معروف و نهی از منکر شما بیش از سه هفته است در بروجرد در زندان است و هی به او بگویید که بیا امضا بده که دیگر نمی‌کنی.

دیروز یا امروز یا فردا همین است/ فتنه همیشه این طرف‌ها در کمین است/ ما هر چه خوردیم از خودی بوده نه از غیر/ این مار سی سال است که در آستین است/ چون صخره باید بود و همچون موج سرکش/ سیل جواب این هجوم سهمگین است/ اینجا نه کوفه نه مدینه نه فلسطین/ این مملکت ملک امیرالمؤمنین است [تکبیر حضار] ما از شهادت هیچ پروایی نداریم/ هر کس حسینی زندگی کرده چنین است.

آقاجان! دوستان! عزیزان! خواهران! برادران! دخترم و پسرم! می‌خواهند بار دیگر با بازی‌های مختلف، ما را بشکنند. رهبرمان و مولایمان فرمود از این گردونه نیز بحول قوه الهی، به صحت و عافیت عبور خواهیم کرد. اگر دوستان ما و دولتمداران و قضات محترم ما و مجلس ما کمی اختلاف را کنار بگذارند، پشت سر یکدیگر بایستند و وحدت را نشان دهند، می‌توانیم یک بار دیگر در گردنه‌های مرصاد، عقبه‌های دشمنی را که هم اکنون در ما نفوذ کرده و در بسیاری از نقاط، خطوط ما را شکسته است، بشکنیم. باور کنیم که این مدل بازی‌ای که با ما درآورده‌اند، بیشتر خواهد شد و فشارهای بیشتری را روی گرده‌های خود حس خواهیم کرد.

بنا دارند یک بار دیگر با بازی‌های کثیف ما را بشکنند، لکن رمز همیشگی موفقیت ما بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم یا ایها الذین آمنوا اصبروا (انفرادی و تک‌تک صبر کنید) و صابروا (جمعی صبر کنید) و رابطوا (حزب‌الله! پشت سر همدیگر بایستید، نه این‌که یکی از شما علیه آن یکی). سوراخ را باز گیر آورده‌اند، این بار در هیئات. از قبل از این انتخابات دو باره در هیئات نفوذ کرده‌اند، چون دیدند که هیئات برای اهداف پلیدشان برد مؤثری دارند. کت و شلوارهای ریاست جمهوری جدید را هم دوخته‌اند، زودتر از موعد، هی خودشان را در تلویزیون و آئینه نگاه می‌کنند و هی می‌گویند اگر ما بودیم چه می‌شد!! اگر من امروز در کنفرانس بودم، اگر من صحبت می‌کردم، اگر مدل اقتصادی من... همه شما به برکت این خون‌ها حکومت می‌کنید که همین امروز وقتی تشییعشان می‌کنند، آی داود دشتی دعا می‌کنی که پلاک داشته باشد، بعد می‌بینی که پلاک ندارد و فقط استخوان است.چرا پلاک ندارد؟ من می‌دانم.

برای این‌که در نقطه رهایی که داشتیم می‌رفتیم، پلاک را هم از گردنش درآورد و گفت: «پلاک برای چه؟ برای نام‌آوری؟ یعنی که من نام دارم؟ هر وقت قبر مادرمان پیدا شد، بگذار نام من هم مطرح شود». پلاک را هم از گردنش درآورد و سر تیرک آویزان کرد، اما پیراهنش و پشت نوشته لباس، این را نوشته است:

«ما در ره عشق نقض پیمان نکنیم/ گر جان طلبد دریغ از جان نکنیم/ دنیا اگر از یزید لبریز شود/ ما پشت به سالار شهیدان نکنیم».

---------------------------------------------

پی‌نوشت‌ها:

(1) قرآن کریم، سوره احزاب، آیه 23.

(2) قرآن کریم، سوره توبه، آیه 20.

(3) قرآن کریم، سوره صف، آیه 8.